## سخن سردبیر

# حکمت و حریت

### اصلاح‌طلبی از وفاداری تا اعتراض و خروج از انقلاب و نظام!

در هر نظام سیاسی و اجتماعی، افراد، جریان‌ها، احزاب، سازمان‌ها و گروه‌های ذی‌نفوذ معمولاً در معرض انحراف از آرمان‌ها، رفتارهای عقلانی، قانون‌پذیری و عدالت‌خواهی می‌باشند. هر قدر هم که نهادهای اجتماعی درست عمل کنند و همه‌چیز قانونمند باشد بی‌تردید برخی از کنشگران در قبال رفتاری که جامعه از آنها انتظار دارد قصور می‌کنند. می‌گویند جامعه مقتدر، جامعه‌ای است که از بطن آن نیروهایی ظهور کنند که چنین کنشگرانی را به رفتارهای عقلایی باز گردانند یا از جامعه طرد کنند تا رفتارهای ناهنجار این جریانات موجب تباهی عمومی و نابودی ارکان وحدت اجتماعی نگردد؛ این مکانیسم را می‌توان مکانیسم تجدید قوای اجتماعی نامید.

مکانیسم تجدید قوای اجتماعی در بازتولید فرهنگی و سیاسی جوامع، نقش بنیادی ایفا می‌کند و در حقیقت رمز تداوم اجتماعی جوامع می‌باشد. هر ایده‌ای که بخواهد این مکانیسم را در جوامع مردم‌سالار، آن هم از نوع مردم‌سالار دینی مخدوش سازد به طور طبیعی از فرآیند بازتولید سیاسی و فرهنگی جامعه خارج خواهد شد و در مقام ستیزه‌جویان قرار خواهد گرفت. این حقیقت دارد که در نظام‌های مردم‌سالار رقابت، یک مکانیسم مهم و سالم در جهت تجدید قوای فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است اما آیا همه گروه‌های اجتماعی استعداد و آمادگی این را دارند که در یک مکانیسم قانونمند و سالم به رقابت با گروه‌های رقیب بپردازند و نتایج این رقابت را گردن نهند؟

این دقیقاً نقطه عزیمتی است که ملت ما را در سال گذشته در معرض آزمونی سخت قرار داد و مظهر یگانگی و پیوستگی دینی و ملی ما را با فراز و فرودهای خشونت‌آمیزی روبه‌رو کرد. به راستی علت اینکه بعضی از جریان‌ها و گروه‌ها نتوانستند بلوغ اجتماعی خوش‌ساختی را در این آزمون از خود نشان دهند، چیست؟ چه منطقی باعث شد که بخش قابل توجهی از نیروهای مدعی انقلاب، همه آن آرمان‌هایی را که برای آن مبارزه کرده و خون دل خورده بودند نادیده بگیرند و در صف جریان‌ها و سازمان‌هایی قرار گیرند که دشمنی آنها با آرمان‌های ملت ایران و اندیشه‌های امام تردیدناپذیر است و از همه مهم‌تر اینکه صدها جوان را در کشور به خاک و خون کشیده‌اند؟

به عبارت دیگر رؤیای آرمانشهرگرایانه بخشی از نیروهای متصل به انقلاب که در کشور ما به جریان چپ و یا اصلاح‌طلب شهرت پیدا کرده‌اند چیست که به ناگهان خود را در جرگه ستیزه‌جویان فرومایه‌ای چون منافقین، صهیونیست‌ها، امریکا، انگلیس، سلطنت‌طلب‌ها و غربگرایان قرار دادند و آنها را بلندگوی رسای آرمان‌های خود تلقی کردند؟ آیا جبر تاریخ، آرزوهای شیرین انقلابیون اصلاح‌طلب درون نظام جمهوری اسلامی ایران را که گمان می‌کردند رشد اقتصادی و پیشرفت لاجرم جز در پناه تجدد آمرانه الگوهای غربی امکان‌پذیر نیست، سنگدلانه بر باد داد و آنها را برای گریز از استبدادی که به‌زعم خود سرنوشت محتوم

تاریخ ایران بوده و هست، در ورطه آنارشیسمی خانمان‌برانداز و غیرمسئولانه گرفتار آورد و وادار کرد تا شاخه‌هایی را از درخت تنومند و ستبر انقلاب ببرند که خود بر روی آن سوار بودند و لاجرم، بریدن این شاخه به منزله سقوط آنها بود؟

این ملاحظات متضاد و متناقض، حاکی از نوعی عارضه مزمن در جریان مدعی اصلاح‌طلبی در ایران یعنی حاکی از وجود نگرشی اساساً ضد و نقیض با آرمان‌های ملت ایران، آرمان‌های انقلاب کبیر اسلامی و اندیشه‌های بنیانگذار آن، امام‌خمینی، است که باید به طور جدی مورد توجه قرار گیرد. اتفاقات دو دهه اخیر نشان می‌دهد که جناح چپ و هر جریانی که به جای محور قرار دادن امام، خود، جناح و توهمات خود را محور قرار می‌دهد باید بهای سنگینی را برای تجدیدنظرطلبی و انقلاب‌ستیزی خود پرداخت نماید؛ هر چند خسارت جبران‌ناپذیری را نیز بر مردم وارد خواهد کرد. چه کسی می‌داند شاید همین لَه‌لَه‌زدنی که اصلاح‌طلبان برای خروج از نظام جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی از خود نشان می‌دهند بیانگر ضعف عصبی شدید و ناتوانی تاریخی این جریان در تطبیق وضع خود با آرمان‌های امام‌خمینی و انقلاب اسلامی باشد!

اگرچه ما رگه‌هایی از این ناتوانی‌ها و ضعف عصبی را در دهه اول انقلاب در بعضی از وقایع مثل پذیرش قطعنامه، استعفای تعجب‌برانگیز نخست‌وزیر در یک شرایط حساس و... دیده بودیم اما کسی تصور نمی‌کرد که این ناتوانی‌ها و ضعف عصبی که ناشی از قدرت‌طلبی‌ها و زیاده‌خواهی‌های فراقانونی بود، در نهایت موجب اختلال کامل قوای عقلانی و حریت تصمیم‌گیری این جریانات شود تا جایی که منافقین، امریکا، اسراییل، انگلیس و سلطنت‌طلب‌ها، نسبت به نیروهای مخلص انقلاب، مردم ایران و مقام معظم رهبری ارجحیت یابند و اصلاح‌طلبان رادیکال جمهوری اسلامی که زمانی حتی خطای ناچیز بخشی از نیروهای انقلاب را نابخشودنی می‌دانستند و آنها را با مارک اسلام امریکایی مورد تهاجم قرار می‌دادند و سردار سازندگی دوران بعد از دفاع مقدس را عالیجناب سرخپوش و اکبرشاه معرفی می‌کردند، خود مروج بی‌جیره و مواجب اسلام امریکایی و از همکاران ایدئولوژیک و استراتژیک

ضدانقلاب مارکدار، در هجمه به نظام جمهوری اسلامی و ولایت‌فقیه شوند.

امام بزرگوار ما چقدر دقیق به همین آدم‌های عصبی نصیحت کرد که همه باید به خدا پناه بریم و در مواقع عصبانیت دست به کارهایی نزنیم که دشمنان اسلام از آن سوءاستفاده کنند.[۱] ایشان همچنین در همین نامه به نخست‌وزیر مستعفی گوشزد کرد: مردم ما از این‌گونه مسائل در طول انقلاب زیاد دیده‌اند، این حرکات هیچ تأثیری در خطوط اصیل و اساسی انقلاب اسلامی ایران نخواهد گذاشت.

آیا باید این اختلالات عصبی را که نزدیک به دو دهه است آرام‌آرام جریانات مدعی اصلاح‌طلبی را از یک جریان به‌ظاهر معترض درون جمهوری اسلامی به یک جریان معارض خارج از نظام سوق می‌دهد، حاکی از شقاق بنیادی‌تری دانست که فراتر از یک رقابت ساده انتخاباتی و فراز و فرود یک جریان در رأس قدرت است؟

اگرچه می‌توان برای این احتمال، مستندات غیر قابل تردیدی از رفتارهای متناقض گروه‌های منتسب به این جریان در طول سه دهه اخیر ارایه داد که نشان از استحاله تدریجی اصلاح‌طلبان از یک جریان انقلابی به یک جریان ضدانقلاب دارد اما هدف این نوشته، شناخت تغییرات جریان اصلاح‌طلبی در دو دهه اخیر نیست. ظرفیت چنین پژوهشی فراتر از یک مقاله است. پرسش بنیادی مقاله حاضر این است که شقاقی که جریان اصلاح‌طلبی گرفتار آن شد و این جریان را از یک نیروی انقلابی به یک نیروی ضدانقلاب بدل کرد، از چه جنسی است؟ چه استعدادی در شاکله اصلاح‌طلبی در ایران معاصر وجود دارد که پیوسته جریانات مدعی اصلاح را از اصلاح اجتماعی که بسیار مطلوب و قابل دفاع است به انکار دین و باورها و معارف دینی که عموماً در ذهن تاریخی مردم ایران منفور و غیر قابل دفاع و همیشه یادآور از دست دادن فرهنگ و اعتقادات بومی، استقلال سیاسی و فرهنگی و از همه مهم‌تر تداعی سیطره استعمار و استبداد و دیکتاتوری از بالاست، سوق می‌دهد و این جریانات را از فضای اعتراض



۱. پاسخ امام به استعفای میرحسین موسوی در تاریخ ۶۷/۶/۵؛ رک: *صحیفه امام*، ج ۲۱، ص ۱۲۴-۱۲۳.

به ورطه خروج پرتاب می‌کند؟

ما در دویست سال اخیر نمونه‌های تاریخی زیادی داریم که نشان می‌دهد چگونه اصلاح‌طلبی در ایران از تمنای تکنولوژیک و اجتماعی دستاوردهای فرنگیان به پذیرش تولای ایدئولوژیک و فکری آنها بدل شد و اوضاعی به مراتب سیاه‌تر از اوضاع گذشته بر ملت ایران تحمیل کرد.

داعیه‌های اصلاح‌طلبی میرزا حسین‌خان سپه‌سالار، میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله و پیروان خلف آنها هنوز از حافظه تاریخی ملت ایران پاک نشده است که چگونه از تمنای تجدد و ترقی به انعقاد قراردادهای خانمانسوز رویتر، تنباکو، لاتاری، قرارداد وثوق‌الدوله و دیگر امتیازات و قراردادهایی که در نابودی زیرساخت‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی ایران هر یک اسارت‌بارتر از دیگری بود، منجر شد و با توجه به سرعت رشد تحولات جهانی ده‌ها سال ایران را به عقب برگرداند.

ملت ما هنوز داعیه‌های مشروطه‌خواهی اصلاح‌طلبان عصر قاجاری را فراموش نکرده است که با مصادره یک نهضت بزرگ اجتماعی که به رهبری نهادهای دینی به انجام رسید، استبداد رضاخانی را که به مراتب سیاه‌تر از استبداد قاجاری بود به ملت ایران تحمیل کرد و تمام آرمان‌های یک جنبش بزرگ اجتماعی را در پای یک دولت مطلقه مجهز به قانون و تفنگ و رئیس دون‌مایه آن قربانی نمود.

ملت ما هنوز داعیه‌های ساده‌لوحانه اصلاح‌طلبان عصر رضاخانی را فراموش نکرده‌اند که تصور می‌کرد می‌توان قله‌های تجدد و پیشرفت را با برداشتن چادر و گذاشتن کلاه فتح نمود و به دروازه‌های تمدن بزرگ رسید! ملت ایران برای این باورهای کودکانه اصلاح‌طلبان عصر رضاخانی بهای سنگینی پرداخت کرد و چه فرصت‌های گرانبهایی به خاطر همین کوته‌فکری‌های اصلاح‌طلبانه از دست رفت و سوخت.

شاید بهتر باشد از طرح‌های اصلاح‌طلبانه دوره محمدرضاشاهی سخنی به میان نیاید زیرا بسترهای عوامانه و مخرب اصلاحات دیکته‌شده امریکاییان در این دوره آن‌قدر ملموس است که حتی نویسندگان ضدانقلاب و جریان‌های معارض جمهوری اسلامی نیز این

اصلاح‌طلبی‌های بی‌ریشه و بنیاد را زمینه‌های انقلاب اسلامی در ایران دانسته‌اند.

نتایج اصلاح‌طلبی‌های جریان‌های درون انقلاب اسلامی در طول دو دهه گذشته نیز اظهرمن‌الشمس است. آرمانی‌ترین شعار این جریان، در نهایت بازگشت به دوره جاهلیت عصر شاهنشاهی و عدول از آرمان‌های امام‌خمینی و تبدیل جمهوری اسلامی به جمهوری رضاخانی است. آنچه گفته شد شعار سیاسی نیست؛ مستندات تاریخی غیر قابل انکاری برای آن وجود دارد.

چرا اصلاح‌طلبی در ایران گرفتار این اختلالات عصبی است؟ اجازه بدهید برای پاسخ به این سؤال بنیادی به سراغ اندیشه‌های معمار کبیر انقلاب اسلامی، امام‌خمینی برویم که هیچ شاخصی در نسبت انقلابی بودن یا نبودن و اصلاح‌طلب بودن یا نبودن از شاخص او دقیق‌تر نیست.

## ◆ جریان اصلاح‌طلبی و غلبه پنداشته‌ها بر دانش‌ها

من از بیان فروع شاخص‌های انقلابی بودن و انقلابی ماندن از دیدگاه امام در این یادداشت عبور می‌نمایم و از میان تمامی اصول به ارکان آن اشاره می‌کنم؛ شاید باعث آرامش روان و مبنای تجدیدنظر اساسی کسانی شود که هنوز کورسویی از عشق به امام و راه و آرمان ایشان در دل آنها زنده باشد.

در تقریرات درس اسفار امام‌خمینی(س) آمده است:

> **کمال انسانی با دو اصل حکمت و حریت متحقق می‌شود. اما حکمت همان علم رساندن به نظام وجود است و حریت ذاتی؛ یعنی انسان از عبودیت شهوت و حرص بتواند خود را خلاص نماید و هر قدر انسان اسیر شهوت و حرص و طمع و ظلمت و حسد و غیره باشد به کمال نمی‌رسد.**[1]



۱. نقل به مضمون از کتاب *تقریرات فلسفه امام*خمینی، اسفار، به اهتمام سیدعبدالغنی اردبیلی، تهران، مؤسسه تنظیم

در ادامه ایشان می‌فرماید:

**گفته‌اند برای انسان یک عقل نظری است که آن ادراک است و یک عقل عملی است که کارهای معقوله را عملی می‌کند. ولی ما می‌گوییم در هر دو، عمل لازم است و عقل نظری به عقل عملی بر می‌گردد، چنان‌که عقل عملی هم به عقل نظری بر می‌گردد و در نظری هم که درک و علم است عمل لازم است. آنچه در قرآن از آن به ایمان تعبیر شده است غیر علم است؛ علم به مبدأ و معاد و غیر آنها، ایمان نیست وگرنه ایمان شیطان می‌بایست بهتر باشد و حال آنکه کافر است.**[۱]

پس به زبان دیگر می‌توان گفت که در منطق امام، حکمت بدون حریت اثر ندارد و حریت بدون حکمت، انسان را به سرمنزل مقصود رهنمون نمی‌گردد؛ یعنی اگر انسان بخواهد در صراط مستقیم صدق و عدم خطا باشد، باید در سایه دو اصل باشد که یکی حکمت و دیگری حریت است.[۲]

شاید امام عظیم‌الشأن ما واژه حکمت را به جای واژه‌های دیگر از این جهت برگزید که معرفت حاصل از آن، تکیه بر مبادی خاصی به نام حس، عقل، وحی، شهود، تجربه، قیاس یا استقرا و چیزهایی شبیه به این به تنهایی ندارد. حکمت، معرفت مبتنی بر همه اینهاست؛ معرفتی است که وقتی در انسان حاصل‌می‌شود، بر مبنای آن شناخت عمیقی به دست می‌آید که این شناخت بر سه پایه استوار است:

۱. دانش‌های گذشته؛

۲. ابتکارات و باورهای زمان حال؛

۳. امیدها و آرزوهای آینده.

شاید حکیم از این جهت با فیلسوف، فقیه، متکلم، ادیب و عالم به علوم طبیعی تفاوت دارد که

---

و نشر آثار امام‌خمینی، ۱۳۸۱، ج ۳، ص۳۳۸.

۱. *همان*، ص ۳٤۱.

۲. *همان*، ص ۳۳۹.

حکمت می‌داند و حکمت نه فلسفه است نه فقه، نه کلام است نه شعر و نه سیاست. حکمت شاید همه اینها باشد، به اضافه چیزهای دیگر. به نظر می‌رسد که حکیم از ترکیب این دانش‌ها، نمونه‌ها و الگوهای عالی می‌سازد و تلاش می‌کند که هستی، جامعه، انسان و تاریخ را براساس این نمونه‌های عالی، بازشناسی و بازسازی نماید. البته حکیم در این بازشناسی و بازسازی به امکانات هم توجه دارد و با اعتدال و احتیاط عمل می‌کند. پویایی نظام هستی و اجتماعی در نزد حکیم به این انطباق مستمر وابسته است. بر همین اساس، در تفکر توحیدی، حکیم از اسماء الهی است و حکمت و حکومت که مغز و هسته سیاست است، از آن حکیم می‌باشد.

نمی‌دانیم معارفی را که بر واژه حکمت حمل نموده‌اند تا چه اندازه با استعداد ذاتی آن همسازی دارد اما می‌دانیم که حکما آنچه در باب حکمت گفته‌اند، قطره‌ای از ژرفای عمیق این واژه قرآنی است. می‌خواهد این تعریف به مفهوم »خروج نفس از نقص و قوه به سوی کمال لایق او در جانب علم و عمل» باشد، یا «گرویدن انسان عالم عقلی مطابق با عالم عینی»؛ می‌خواهد حکمت، «علم به احوال اعیان و ذات موجودات» باشد، یا «علم به اتصاف روح انسان به صفات خداوندی».[۱]

همه این تعابیر و تعاریف درست است. اما حکمت فقط اینها نیست؛ حکمت «خیر کثیر»[۲] است. کسی که حکمت دارد خیر کثیر از او ساطع می‌شود. خیر کثیر یکی از زوج‌های متضاد قرآنی در مقابل «متاع قلیل» است. «متاع قلیل»، متاع دنیایی است ولی خیر کثیر نور حکمت[۳] است.

پس دنیاگریزی در حکمت توحیدی، گریز از جهان پنداشته‌هاست؛ اگر چه در مشهورات و متواترات، دنیا به معنی مال و دارایی، خانه و مسکن، زن و فرزند، کار و پیشه، قدرت و شوکت، خورشید و ماه و ستاره، زمین و آسمان و همه آن محسوسات یا واقعیاتی که بشر در زندگی خود با آنها سروکار دارد، توصیف شده است. اما در افکار و اندیشه‌های حکیمان الهی، دنیا

---

۱. محی‌الدین مهدی الهی قمشه‌ای، حکمت *الهی، عام و خاص*، تهران، اسلامی، بی‌تا، ص ٤-۳.

۲. *قرآن کریم*، ۲٦۹/۲؛ یُؤتی الحکمه من یشاء و یؤت الحکمه فقد أوتی خیرا کثیرا.

۳. نامه امام علی(ع) به امام حسن(ع)، *نهج‌البلاغه*، فیض‌الاسلام، نامه ۳۱.

مترادف با اشیا و واقعیات جهان مادی نیست. دنیا آن پنداشتی است که انسان در نسبت بین خود و واقعیات در ذهن ایجاد می‌کند و پس از برقراری این نسبت، آن را یک حقیقت مسلم تصور نموده و برای آن زندگی می‌کند.

حکیمان تفکر توحیدی، متوجه این تفاوت اساسی بین جهان واقعیت‌ها و جهان پنداشته‌ها بوده‌اند. آنها وقتی در مذمت دنیا و مضرات دنیاگرایی صحبت می‌کنند مرادشان اشیا، وسایل و سایر لوازم زندگی نیست، بلکه آن پنداشته‌ها یا اندیشه‌های پنداری است که انسان‌ها از این اشیا اعتبار می‌کنند، آن‌گاه حقایق هستی را مبتنی بر این پنداشته‌ها می‌نمایند و بدتر از همه آرمان‌ها، ارزش‌ها، بینش‌ها، گرایش‌ها و نظام‌های اجتماعی خود را بر اساس این پنداشته‌ها تعیین می‌کنند. نفی دنیا در تفسیر حکیم، نفی این پنداشته‌ها و گذر از پنداشته‌ها به جهان حقیقی است.

معرفت و شناخت در تفسیر هیچ عالمی، معرفت و شناخت پنداشته‌ها نیست. شناخت و معرفت در حقیقت، متعلق به جهان حقیقی و واقعی است. بنابراین جهان پنداشته‌ها، جهانی است ساخته ذهن قوی و خلاق انسانی. جهانی است اعتباری و انتزاعی. پیامبران بزرگ تاریخ در سرلوحه آموزه‌های‌خود، تلاش می‌کردند که انسان را متوجه تفاوت بین جهان پنداشته‌ها و جهان حقایق نمایند. بخش اعظم آیات الهی در تعالیم انبیا، متوجه این تفاوت‌هاست. حقایق عالم هستی که اشیا جزیی از آن حقایق هستند به خودی خود، مورد مذمت قرار نگرفته‌اند. اعتبار انسان‌ها نسبت به خاصیت ذاتی و جایگاه واقعی این اشیا مورد نکوهش است. بت‌پرستی و اسطوره‌سازی، سلطه و ستم، زور و تزویر، ثروت، قدرت و شوکت، حسن و قبح، مالکیت، ریاست و سیاست، کیفر و پاداش و بسیاری از اعتباریات ذهنی انسان محصول این نسبت است.

امام‌خمینی(س) در *تفسیر سوره حمد* می‌نویسند:

**تا انسان پشت نکند به آمال خودش، پشت نکند به دنیا که همه‌اش همان آمال آدم است (درست نمی‌شود) دنیای هر کس، همان آمالش است، از دنیا تکذیب شده است. از عالم**

**طبیعت تکذیب نشده... دنیا همان است که پیش شما است. خود شما توجه وقتی به نفستان دارید، خودتان دنیایید، دنیای هر کس آن است که در خودش است، آن تکذیب شده است، اما از شمس و قمر و طبیعت، هیچ تکذیب نشده، تعریف شده است، اینها مظاهر خدا است.**[۱]

در این تفسیر، به‌درستی تفاوت بین پنداشته‌های انسان که از آن تعبیر به دنیا شده است با جهان واقعی‌مشخص گردیده است. دنیا همان آمال و پنداشته‌های انسان از طبیعت و اشیا و نسبت‌های بین انسان‌هاست. در جای دیگری می‌نویسند: «انبیا آمدند مردم را از این دنیا، از این ظلمت‌ها بیرون بکشند و به مبدأ نور برسانند».[۲] اگرچه پنداشته‌ها برای رفع احتیاجات طبیعی انسان در زندگی اجتماعی اهمیت فوق‌العاده دارند، اما به دلیل اینکه فاقد ارزش ذاتی هستند، پایه‌ریزی زندگی اجتماعی، اعتقادات، باورها، آمال و آرزوهای حقیقی انسان بر اساس پنداشته‌ها تکیه بر جهان ظلمت‌ها و تاریکی‌هاست.

امام می‌فرماید: انبیا آمدند تا نگذارند فطرت اشتباه در تطبیق کند؛[۳] و کسی در تطبیق اشتباه نمی‌کند که در زیر سایبان حکمت و حریت باشد؛ یعنی بین این دو اعتدال برقرار کند تا گرفتار پنداشته‌های خود نگردد و دانش را فدای پنداشته نکند. چه حکیمانه فرموده است امام عظیم‌الشأن ما که به تجربه ثابت شده کسی که خیلی تأمل و دقت در عقلیات دارد، از عبادت و تقدس تقریباً دور است و کسی که در این قسمت اشتغال فکری‌اش کم و شعاع فکرش کوتاه است، جنبه تقدسش بیشتر است. چه خوب گفت کسی که گفت: آن که در فقه چندان وارد نیست،

---

۱. امام‌خمینی(س)، *تفسیر سوره حمد*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام‌خمینی، ۱۳۸۱، ص ۱۳۱.

۲. درخصوص تفاوت بین اندیشه‌های پنداری با اندیشه‌های حقیقی رک: مرتضی مطهری، مجموعه آثار، اصول فلسفه و روش رئالیسم، تهران، صدرا، ۱۳۷۱، ج ٦، ص ٤٥٥-٣٦٩؛ رضا داوری اردکانی، مقاله «ملاحظاتی در باب ادراکات اعتباری»، *مجموعه دومین یادنامه علامه طباطبایی*، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳٦۳، ص۱۳۱.

۳. سیدعبدالغنی اردبیلی(به اهتمام)، *همان*، ص ۳۳۹.

زهادت و تقدسش بیشتر است و آن که اصول نمی‌داند، اخباری می‌شود و آن که حکمت نمی‌داند، عارف می‌شود و آن که هیچ‌کدام را بلد نیست، صوفی می‌شود.[۱]

بنابراین باید آگاه باشیم که داعیه پیروی از راه و آرمان امام داعیه سنگینی است که به تنهایی با نقل قول فرمایشات آن بزرگوار متحقق نمی‌شود. امام حکیمی بود که در سلوک فردی و اجتماعی اهل حکمت و مرید حریت بود؛ به همین دلیل افق دیانت و سیاست در دست امام بود و با ابراز احساسات دیگران فریفته نمی‌شد و فریب نمی‌خورد. امام به این دلیل از امور مبتلا به عالمی که با آن درگیر بود و برای آن برنامه داشت، عقب نمی‌ماند که ضعف وجودی در فهم حکمت و حریت نداشت. عقل نظری امام ناظر به عمل و عقل عملی نیز ناظر به حکمت و حریت بود. یکی از دلایلی که تظاهر به دین و ایمان و انقلابی‌گری و اصلاح‌طلبی بعضی‌ها امام را فریب نمی‌داد همین حکمت و حریت امام بود. پنداشته‌های امام هیچ‌گاه بر دانش او غلبه نداشت.

همه داستان کسانی که در شعارهای خود داعیه امام و دفاع از خط امام دارند ولی در عمل با تمام وجود در برابر آرمان‌های امام ایستاده و در کنار مارکدارترین ضدانقلاب‌های داخلی و خارجی به تقابل با جمهوری اسلامی برخاسته و به حذف شعارهای اصولی و اساسی امام مثل شعار «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی»، «امریکا شیطان بزرگ است»، «اسراییل باید از صفحه روزگار محو شود»، «منافقین از کفار بدترند» و یا دیگر شعارها کمر بسته‌اند، این است که فاقد حکمت و حریت هستند. اگر جنس معرفتی این جریان‌ها از جنس حکمت و حریت بود و این معرفت را با حسادت و قدرت جابه‌جا نمی‌کردند به نظر نمی‌رسد اعتراض جریان‌های درون یک نظام که از آبشخور جنس معرفتی یکسان بهره می‌برند به خروج از نظام منتهی شود. در بنیاد معرفت سیاسی امام می‌توان این نتیجه را مفروض دانست که: اعتراض به حیطه اولی تعلق دارد و خروج به حیطه دومی.

اگر فلان جریان فرهنگی، دینی یا سیاسی از رقابت ناخشنود است برای دفاع از حقوق



---

۱. *همان*، ص ۳۴۰-۳۳۹.

خویش از مکانیسم حکمت که مبتنی بر دانش است استفاده می‌کند تا وضع خود را بهبود بخشد و این عین حریت و آزادگی است. چنین جریانی با این کار نیروی سیاست را به کار می‌اندازد تا بلکه با گریز از خیابانی شدن سیاست، سیستمی را که گرفتار کاهش نسبی عملکرد درست شده است به تجدید قوا وا دارد و این همان چیزی است که سیاست با آن شکوفا می‌شود و جریان‌های سیاسی به جای اینکه حرف خود را در خیابان‌ها و در تخریب اموال عمومی و خصوصی بزنند، در مکانیسم رقابت و گفت‌وگو خواهند زد. اما اگر همین جریان سیاسی بخواهد به جای بهره‌گیری از حکمت و حریت با بهره‌گیری از حسادت و قدرت با رقیب خود برخورد کند و کامیابی سیاسی خود را غیرمستقیم از طریق گروه‌های ذی‌نفوذ و فشار، مطالبه نماید و هر گونه افول سیاسی را به لطف و مدد دست‌های نامریی حل و فصل کند و برای باج‌خواهی از یک نظام مردمی به تئوری چانه‌زنی در بالا و فشار از پایین دل ببندد، تناقض آشکار نظام مردم‌سالاری و قانونگرایی و گام نهادن در مسیر خروج است. یعنی مسیری در هم و بر هم‌تر که ممکن است به خشونت منجر شود و این همان آنارشیسمی است که اکثر جریان‌هایی که مسیر خروج را بر اعتراض در نظام‌های مردم‌سالار ترجیح می‌دهند، گرفتار آن می‌شوند.

از مولای متقیان حضرت علی(ع) روایت شده است:

«لیس العاقل من یعرف الخیر من الشر و لکن العاقل من یعرف خیر الشرین».[1] «عاقل آن کس نیست که خوبی را از بدی تشخیص دهد، بلکه عاقل کسی است که اگر در مقابل دو شر قرار گرفت، آن عملی که شرش کمتر است را بشناسد».

بر همین مبنا از حضرت امام جعفر صادق(ع) نقل کرده‌اند:

حضرت امام جعفر صادق(ع) روزی از ابوحنیفه پرسیدند عاقل کیست؟

---

۱. به نقل از کتاب در دست انتشار *انواع عقل در سیاستگذاری‌های ج.ا.ا*؛ اثر حسین قریب. این اثر مرجع روایت را کتاب شریف *بحارالانوار*، ج ۱۷، ص ۱۱۶ اعلام کرد. من نتوانستم این روایت را در آدرس مذکور و مجلدات قبل و بعد و همچنین جلد اول *بحار* که مربوط به روایت‌های عقل و جهل است پیدا کنم.

گفت آن که تمیز دهد میان خیر و شر.

امام فرمودند بهائم نیز تمیز توانند داد میان آن که او را بزند و آن که او را علف دهد.

ابوحنیفه گفت پس عاقل کیست؟

امام فرمودند آن که تمییز دهد میان دو خیر و دو شر تا از آن دو خیر «خیرالخیرین» را اختیار کند و از دو شر «خیرالشرین» را برگزیند.[۱]

بیان مبارک ائمه بزرگوار ما در توصیف عاقل، تفسیر دقیق برخورداری عاقل از دو رکن حکمت و حریت است و این همان نقصانی است که اغلب گروه‌ها و جریان‌های سیاسی چپ و راست و نخبگان و خواص وابسته و مدافع آنها که به جای دعوت به امام و ولی، دعوت به خود، حزب خود و جریان خود می‌کنند، گرفتار آن هستند. بنابراین، خواص، نخبگان، جریان‌های سیاسی و گروه‌های ذی‌نفوذ و فشار که هنوز داعیه انقلابی‌گری و انقلابی بودن دارند و هنوز خود را پایبند جمهوری اسلامی، ولایت‌فقیه و آرمان‌های امام‌خمینی می‌دانند اگر از حیطه اعتراض به ورطه خروج رفتند نه خواب هستند نه غافل؛ بلکه مغرور هستند و غرور یکی از آفت‌های منزل حریت است؛ همان‌طور که امام عظیم‌الشأن امت فرمودند حسد، حرص، شهوت، قدرت‌طلبی، فزون‌خواهی و... آفت‌های حریت هستند.

اگر رهبر فرهمند و فرهیخته انقلاب در این یک سال، بیش از سال‌های پیش بر مفهوم بصیرت تأکید دارند، در حقیقت دعوت به حکمت و حریت و بودن در سایه‌های امن این اصول است. حکمت و حریت موجد بصیرت هستند و بصیرت بدون این دو اصل متحقق نمی‌شود.

انسان بابصیرت انسانی نیست که صرفاً استعداد تشخیص خوب از بد را داشته باشد وگرنه به فرمایش حضرت صادق(ع)، چنین قوه‌ای در بهائم نیز وجود دارد. بصیر کسی است که میان دو شر و دو خیر را تشخیص دهد و از آنها خیرتر را گزینش کرده و از شرتر پرهیز نماید.

اگر بر مبنای این شاخص به رفتارهای گروه‌های ستیزه‌جوی مدعی اصلاح‌طلبی و خواص و



---

۱. فریدالدین عطار، *تذکرةالاولیا*، تصحیح رینولد نیکلسون، تهران، بهزاد، ۱۳۷۹، ص۱۳.

نخبگان وابسته یا مدافع آنها در طول این یک سال نظر افکنیم گمان نمی‌رود به نتایجی جز این برسیم که این رفتارها هیچ‌کدام مبتنی بر حکمت و حریت و لاجرم مبتنی بر بصیرت باشد.

بیاییم با این شاخص بخشی از این رفتارها را مرور کنیم:

۱. چه شری بدتر از این شر که در تمام این یکسال جریان مدعی اصلاح‌طلبی و رهبران آنها خود شاهد این بودند که دشمنان کینه‌توز و قسم‌خورده امام و انقلاب اسلامی که در این سه دهه از هیچ شقاوتی فروگذار نکردند، بلندگوی تبلیغاتی آنها در خارج از کشور بودند! آیا جریانات اصلاح‌طلبی حمایت بی‌چون‌وچرا و روشمند امریکا، انگلیس، اسراییل، منافقین و سایر کشورهای اروپایی را که دل خوشی از انقلاب و امام ندارند، در این یکسال انکار می‌کنند؟ اگر انکار نمی‌کنند این بدان معنا نیست که آن شر، شرتر از پاره‌ای از بداخلاقی‌های درون نظام بوده پس لاجرم باید از این شر دوری کرد و اگر چنین اتفاقی نیفتد یعنی از حیطه حکمت و حریت خارج شدیم و لاجرم از شاخص‌های امام عدول کردیم!

۲. چه شری بدتر از شر انکار شعارهای بنیادی انقلاب اسلامی و امام‌خمینی توسط جریان‌ها و نیروهای وابسته به جریان سبز در طول این یکسال! آیا جریان مدعی اصلاح‌طلبی تغییر شعار جمهوری اسلامی به جمهوری ایرانی، ساختن شعار نه غزه، نه لبنان و حذف شعار مبارزه با امریکا و تهاجم به اصل ولایت‌فقیه (نه فردی خاص) و حذف یا تغییر ده‌ها شعار دیگر را که نماد آرمان‌های امام‌خمینی است را در طول این یکسال انکار می‌کند. اگر قبول دارند ولی خود را مبرا می‌بینند باید بپذیرند که در بسترسازی‌های آنها چنین شقاوت‌هایی صورت می‌پذیرد.

ما بینه‌های زیادی برای خروج جریانات اصلاح‌طلبی از دایره حکمت و حریت داریم که نمونه‌های مذکور در مقابل آنها بسیار اندک است و جای پرداختن به آنها در این مختصر نیست. با این تفاصیل آیا مردم ما حق ندارند فرآیند خروج این جریان را از نظام جمهوری اسلامی به مثابه شکل‌گیری یک جریان نفاق جدید در پوشش اصلاح‌طلبی در ایران قلمداد کنند و اسم این جریان را منافقین اصلاح‌طلب بگذارند؟

چرا مردم و رهبری نظام با کودتای در حال شکل‌گیری بعد از انتخابات شکوهمند و غرورآفرین دهم ریاست‌جمهوری با تمام وجود به مقابله برخاستند و از پذیرش هیچ تهمت و افترایی ترس به خود راه ندادند؟ خطر کودتای منافقین اصلاح‌طلب پس از انتخابات دهم ریاست‌جمهوری در این حقیقت نهفته بود که سازمان‌دهندگان آن در دل نظام و از پیشکسوتان انقلاب بودند. سخت‌ترین تجربه مردم ما در این یک‌سال مسئله فقدان بصیرت بخشی از خواص و اهداف بعضی‌ها برای خروج از نظام بود.

موتور کودتا اگرچه از دوم خرداد سال ۱۳۷٦ به کار افتاد ولی از سال ۱۳۸۸ با شتاب تمام شروع به کار کرد. طی سال‌های اخیر ملت ایران موفق شده بود تا از تغییر مسیر انقلاب و آرمان‌های امام جلوگیری نماید. این‌بار نیز دور از ذهن نبود که همچنان بر این آرمان‌ها پافشاری نموده و اسیر باج‌خواهی‌های منافقین اصلاح‌طلب نشود.

آنهایی که آمده بودند تا برای همیشه انقلاب ایران را به انحصار خود درآورند عاری از حس مسئولیت بودند و خود را نابود کردند. این مشکل بزرگ جریان مدعی اصلاح‌طلبی است و برای ملت ایران اهمیتی ندارد. اما جریان اصلاح‌طلبی با عدم درک شعارهای اصلی انقلاب و آرمان‌های امام و بازگشت ارتجاعی به آرمان‌های عصر سلطنتی، کشور و همه دستاوردهای آن را داشت به نابودی می‌کشاند.

آیا تجربه سی‌ساله انقلاب این جریان را متوجه نکرد که ضدانقلابیون در هر شکلی چه در درون نظام و چه خارج از نظام، چه در قالب جریان‌های مدعی پیروی از خط امام و چه در قالب یار نزدیک امام بودن و یا از خاندان امام بودن، چیزی به دست نخواهند آورد؟ آنها از کدام وضع حمایت می‌کردند و از چه مشکلاتی بهره‌برداری می‌کردند؟ چرا فکر می‌کردند که مردم خسته و فرسوده شده و آمادگی حمایت از هر دیکتاتور یا هر جریان شقی و جاسوسانی چون منافقین را دارند؟ آنچه بر ملت ایران تأثیر گذاشت و شاید برنامه کودتای اصلاح‌طلبان را خنثی کرد چهره منافقانه کودتاچیان بود نه اظهارات آنها در قبل و بعد از انتخابات.

برای مردم چندان سخت نبود که از حمایت تمام‌عیار و بی‌چون و چرای امریکا، اسراییل،

انگلیس، منافقین، سلطنت‌طلب‌ها، کمونیست‌ها، بهایی‌ها و حتی طالبانیست‌ها از اصلاح‌طلبان و کاندیداهای آنها تشخیص دهند که این چهره، چهره نفاق جدید است که به صحنه وارد شده است. این کوردلی سیاسی و عدم درک تاریخی منافقین اصلاح‌طلب بود که عمیقاً تکان‌دهنده و باعث عصبانیت بیش از حد ملت ایران شد. مردم ما می‌دانستند که این جریان برای مدت طولانی ادامه نخواهد یافت و دیر یا زود ماهیت این نفاق جدید برملا خواهد شد.

تلاش برای جمع‌آوری و تحلیل اطلاعات و ارزیابی نحوه چرخش جریان اصلاح‌طلبی در ایران از مرحله وفاداری به اعتراض و سپس خروج از نظام، یک رسالت تاریخی است.

اتفاقاتی که در این یکسال برای ما به وقوع پیوست نیاز به تجزیه و تحلیل جدی دارد. فرآیند فرو غلتیدن جریان اصلاح‌طلب و چپ انقلاب در دل نفاق جدید، شک و تردیدی در رابطه با درستی مواضع اتخاذشده نیروهای اصیل خط امام و اصول‌گرایان عقیدتی (نه سیاسی) و در رأس آنها مقام معظم رهبری در مقابل اقدامات کودتاچیان اصلاح‌طلب باقی نمی‌گذارد و این امکان را به‌وجود می‌آورد تا با اتحاد و تلاش بیشتری بتوانیم از آرمان‌های انقلاب اسلامی دفاع کنیم و از گروه‌گرایی‌های افراطی و دوقطبی کردن جریانی در کشور پرهیز کنیم.

تلاش برای باج‌خواهی از نظام جمهوری اسلامی و مجبور ساختن رهبری انقلاب به صدور فرمان ابطال انتخابات و اعلام وضعیت فوق‌العاده و تفویض قدرت به کودتاچیان و کناره‌گیری از مقام رهبری و اعلام پایان حکومت جمهوری اسلامی همگی با شکست روبه‌رو شد.

جریان‌های کودتا به هر اقدامی برای طرح توجیهات و تئوری‌های ساده‌لوحانه خود دست زدند. آنها ناشیانه به جعل مطالبی به منظور ایجاد بدگمانی نسبت به نظام و انقلاب اسلامی و لکه‌دار کردن نظام در وجهه جهانی پرداختند. در این میان نبرد سازمان‌یافته امریکا و انگلیس و رسانه‌های وابسته به آنها علیه ملت ایران و به نفع کودتاچیان نقش خود را ایفا کرد. رهبر معظم انقلاب مواضع شجاعانه‌ای اتخاذ و با قاطعیت عمل کرد و تمام مسئولیت‌ها را بر دوش گرفت. در آن اوضاع و احوال غیرقابل تصور که پای بسیاری از خواص و نخبگان لغزید، اقدامات رهبر انقلاب در نوع خود بی‌نظیر و یادآور مواضع سازش‌ناپذیر بنیانگذار انقلاب

اسلامی حضرت امام‌خمینی بود. در آن شرایط که بعضی از خواص در راستای منافع کودتاگران و حامیان خارجی آنها یا سکوت کرده و یا لغزیده بودند، مواضع قاطع رهبری وقوع یک کودتای نرم و مصیبت‌بار را که آغاز دیکتاتوری جدیدی در ایران به شیوه جمهوری رضاخانی بود، خنثی کرد.

در آن دوران دشوار و طاقت‌فرسا که اکثریت خواص در این انتخاب که کجا باشند و در کنار چه کسی باقی بمانند، دچار اشتباه شدند، رهبر انقلاب وحشت نکرد و هرگز به آرمان ملت ایران و اندیشه‌های امام‌خمینی پشت نکرد. کودتاچیان قصد داشتند به وحشتناک‌ترین اقدام دست بزنند و مردم را در مقابل نظام قرار دهند اما این اقدام نیز برای آنها کارساز نبود. ملت ایران ثابت کرد ملتی تحول‌یافته، متفاوت و دگرگون است. کودتای نافرجام بعد از ۲۲خرداد سال ۸۸ به نوعی نقطه عزیمت بصیرت جنبش‌های متکی بر مردم در مقابل جنبش‌های متکی به نخبگان و خواص نیز بود. این معنا باید موضوع پژوهش‌هایی جدید باشد.

## ◆ درس‌های خروج خواص از دایره حکمت و حریت و شکست کودتای نافرجام

در این یکسال هر بار که تلاش کردیم به تجزیه و تحلیل وقایع اخیر بپردازیم و عمیقاً آن را دریابیم، نقطه عزیمت این تلاش معطوف به این سؤال بود که چه چیزی انقلاب اسلامی و ملت ایران را درگیر خیانت جریان اصلاح‌طلب به آرمان‌های امام‌خمینی کرد؟ آیا این مسئله صرفاً مرتبط به اشتباه اصلاح‌طلبان در انتخاب اطرافیان و استراتژی مقابله با جناح رقیب است؟

می‌توان گفت که دو قطبی کردن سیاست در ایران همیشه نتایجی شبیه به آنچه در این دو دهه در ایران اتفاق افتاد، داشته است. اما این مسئله هیچگاه نمی‌تواند درک و پذیرش این حقیقت را که اصلاح‌طلبی در دین و ارزش‌های مردمی، پیروان آن را به کجا خواهد برد، توجیه کند.

فرآیند وقایع سه دهه اخیر در ایران ثابت کرد که تغییرات ناشی از انقلاب اسلامی و آرمان‌های امام‌خمینی غیر قابل برگشت است. این انقلاب- چه دشمنان ملت ایران باور کنند یا نکنند- یک نقطه عطف واقعی در روش نوین زندگی ما پدید آورد که طی آن توده‌های بی‌شماری از مردم به آگاهی دست یافتند؛ مردمی که به رغم کمبودها و کاستی‌های زندگی روزمره خود، استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی را والاترین ارزش‌ها می‌شمارند.

یکی از دلایل بزرگ شکست تمامی توطئه‌ها در ایران، محکومیت پیشینی آنها در باور فرهنگی و اعتقادی ملت ایران است. مواضع مردم ما دفاع از استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی است و این مواضع بخشی از آرمان‌های الهی مردم ایران به‌حساب می‌آید. این مواضع با توجه به تحولات تاریخی دو قرن اخیر کاملاً طبیعی و منطقی است چراکه با ظهور امام‌خمینی و انقلاب اسلامی، ایران به غیبت تاریخی خود در جهان خاتمه داد. چرا ملتی که در طول تاریخ در بزرگراه تولید دانش، معرفت، فرهنگ و حق‌طلبی قرار داشت با سیطره شاهان بی‌کفایت و خردگریز و الیگارشی وابسته به آن از دسترسی به چنین بزرگراهی محروم گردد؟ تمام هنر امام و انقلاب کبیر اسلامی این بود که برای این سؤال تاریخی پاسخ بومی داشت و پاسخ‌های بومی امام از جنس فرهنگ مردمی بود نه از جنس طبقات برتر و خواص دور از مردم.

با این تفاصیل به نظر می‌رسد که ما باید هوشمندانه این دستاوردها را پاس داریم و در تجزیه و تحلیل جریانات دچار مسامحه و لغزش نشویم. باید نگرشی واقع‌گرایانه نسبت به تحولات سه دهه اخیر داشته باشیم و بپذیریم شرایط و وضعیتی وجود دارد که کودتاچیان توانستند بر بستر آن، نقشه‌ها و برنامه‌هایشان را ساماندهی کنند، اشتباهاتی در زمینه‌های انتقادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی و حتی در زمینه برخورد با میراث فرهنگی خود مرتکب شدیم.

کودتاچیان اصلاح‌طلب در نتیجه تضعیف قانون و نظم در کشور و عدم کارآیی دیوانسالاری دولتی در تضمین امنیت، عدالت و آزادی بر روی پاره‌ای از نارضایتی‌های مردم حساب باز

کردند. آنها درصدد بودند از نگرانی جامعه نسبت بـه عـدول از آرمـان‌هـای انقـلاب اسـلامی و بازگشت به دوران ارتجاع نظام مشروطه سلطنتی و در نتیجه درگیری‌های حزبـی و گروهـی و قومی و عدول از سیاست‌های عدالت‌محور و حاکمیت فامیلی و خانوادگی سوءاستفاده نمایند و انقلاب را به نفع ضدانقلاب مصادره کنند.

ملت ایران راهی جز مردم‌سالاری دینی و انقلاب اسلامی ندارد. این راه تنها با وفـادار مانـدن به آرمان‌های امام‌خمینی و حکومت جمهوری اسلامی تداوم خواهد داشت. این راه تفکر دقیق و عمل می‌طلبد نه روش‌های محتاطانه و عملکرد غیرمعمول و غیرمتداول.

باید بپذیریم که مردم از این واقعیت که زندگی روزمره را به دشواری مـی‌گذراننـد ناراضـی هستند. هیچ فرصتی برای از دست دادن و هیچ زمانی بـرای هـدر دادن در دسـت نـداریم. بایـد وارد عمل شویم و بر مبنای سیاست‌های کلی نظام و برنامه‌های چشم‌انداز و تکیه بر دو اصـل حکمت و حریت، اصلاحات را در چارچوب جمهوری اسـلامی و نظـام ولایـت‌فقیـه بـه گونـه‌ای جدی پیگیری کنیم.

برای موفقیت جمهوری اسلامی مردم باید به آن اعتقاد و باور داشته باشند. همان‌طوری کـه امام عظیم‌الشأن ما بارها فرمودند، بدون مردم این جمهوری پیش نخواهد رفت. بدون مشارکت فعال مردم هر جریان اصلاحی فقط روی کاغذ باقی خواهد ماند. ما امکانات عظیمـی در اختیـار داریم. این امکانات اگرچه از جنس امکانات مادی نیست اما با ظرفیـت مردمـی نظـام جمهـوری اسلامی یعنی با سرمایه اجتماعی، سرمایه فرهنگی و سرمایه دینی ملت ایران، هیچ ضـدانقلابی در داخل و خارج نمی‌تواند روبه‌رو شود مگر اینکه این سـرمایه‌هـا را مصـرف کنـیم و آنهـا را مبنای بازتولید قرار ندهیم. هیچ عاقلی سرمایه‌های خود را مصرف نمی‌کنـد بلکـه آن را مبنـای بازتولید جدید قرار می‌دهد تا هم بر آن سرمایه افزوده شود و هم از فرآیند این بازتولید، امـور بسامان گردد.

ضدانقلابیون در هر جریان و لباسی نگران شیوه‌های دستیابی به اهداف خود نیستند زیرا از هر شیوه‌ای برای مصرف این سرمایه‌ها بهره می‌گیرند؛ اما ما نمی‌توانیم برای تحقق آرمان‌های

انقلاب اسلامی از هر طریقی استفاده کنیم. انتخاب ما پایبندی به مردم‌سالاری دینی و اندیشه‌های امام‌خمینی و جمهوری اسلامی و نظام ولایت‌فقیه است. این پایبندی استفاده از روش‌های دیگر را غیرممکن می‌سازد.[۱]

۱. این مقاله با الهام از آثار زیر نوشته شده است: آلبرت هیرشمن، *خروج، اعتراض و وفاداری*، ترجمه محمد مالجو، تهران، شیرازه، ۱۳۸۲؛ میخاییل گورباچف، *کودتای اوت*، *حقایق و درس‌ها*، ترجمه کامران وزیری، تهران، ۱۳۸۲. (البته از این اثر ترجمه‌های مختلفی در بازار نشر ایران وجود دارد.)